

# مخالفت بار رضاخان

## در ارتش ایران

(۱۲۹۹-۱۳۰۴)

□ نوشته استغفانی کرونین

■ ترجمه افسانه منفرد عضو هیأت

علمی بنیاد دائرة المعارف اسلامی

بخش دوم

دست گرفتند، عمدتاً به صورت مخالفان جمهوری درآمدند. در واقع، روحانیون که از نفوذ خود در میان سربازان عادی آگاه بودند، طبق گزارشها در هفته پیش از مذاکرات مجلس دست به تلاش زیادی زدند تا وفاداری نظامیان به وزیر جنگ را متزلزل سازند.<sup>۳۷</sup> سربازان و درجه داران در چند مورد مخالفت خود با جمهوری را ابراز کردند. در ۲۱ اسفند هنگامی که افراد هنگ پهلوی به سربازی از همان هنگ که فریاد زده بود «زنده باد جمهوری» وحشیانه یورش بردند، بلوایی جدی رخ داد. افراد دژبان به محض مداخله، خلع سلاح و مضروب شدند و هنگ بهادر فراخوانده شد تا معترضان را محاصره کند. افراد هنگ پهلوی از حمایت دژبان از کافری که به نفع جمهوری و در مخالفت با قوانین اسلام شعار داده بود، شکایت داشتند. سرانجام فرمانده هنگ بهادر مجبور شد با دستگیری سرباز مذکور آنها را آرام کند.<sup>۳۸</sup> این رفتار از آن جهت مهم بود که از هنگ پهلوی سر می زد زیرا این هنگ به نام رضاخان نامیده می شد و اعتقاد بر این بود که باید به گونه ای خاص به رضا پهلوی وفادار باشد؛ همچنین این هنگ بهترین هنگ پیاده در تمام ارتش تلقی می شد. سربازان هنگ نادری، بخشی از تیپ اراک که زیر فرماندهی سر تیپ دولو بود نیز آشکارا احساسات ضد جمهوری خود را نشان می دادند. در ۲۸ اسفند وضع مجلس آشفته شد. بیشتر کسانی که به ساختمان مجلس وارد شدند، حق ورود نداشتند و بسیاری از نمایندگان با ناراحتی مجلس را ترک کردند. نزدیک نیمه شب دسته ای از هنگ نادری به دستور رضاخان برای جلوگیری از ورود اشخاص متفرقه به مجلس اعزام گردید. این دسته همچنین مأموریت داشت تا زمانی که مسئله جمهوری فیصله نیافته مانع از خروج نمایندگان شود. این سربازان از دستور فرمانده خود سرپیچی کردند و اجازه دادند مخالفان جمهوری به ساختمان مجلس وارد شوند عده ای از مردم نیز تمام شب را در مجلس گذراندند و عملاً کاری نمی توانست پیش برود.<sup>۳۹</sup>

در فروردین ماه، بار دیگر به عنوان بخشی از جنگ تبلیغاتی بر ضد احمد شاه، رضاخان دستور داد نام هنگ احمدیه در تهران به رضابور تبدیل شود. احمدیه هنگ مخصوص شاه و مرکب از ۴۰۰ نفر پیاده نظام و ۲۰۰ سواره نظام بود، اعضای آن لباسی مخصوص داشتند و به عنوان اسکورت شاه و مجری کارهای عمومی در کاخ در استخدام دائم بودند. سربازان و درجه داران این هنگ در مورد گذاشتن اسم وزیر جنگ به جای نام شاه، چنان ناراضی عمیقی نشان دادند که در اوایل آذر اجازه یافتند عنوان اصلی خود را داشته باشند.<sup>۴۰</sup>

در ۱۸ فروردین، هنگامی که رضاخان بعنوان کوششی در جهت از میان بردن بن بست ناشی از شکست جنبش جمهوریخواهی از مسئولیتهای دولتی و فرماندهی افرادش کناره گرفت، مجلس زیر باران تلگرامهایی از فرماندهان لشکرها در استانها قرار گرفت که تهدید می کردند به تهران خواهند آمد و به زور رضاخان را بر سر کار خواهند آورد. نمایندگان مجلس در واقع مرعوب این تهدیدها و خواهان بازگشت

ژاندارمهای پیشین تنها مخالفان نهضت جمهوری در درون ارتش نبودند. بطور کلی احساسات سلطنت طلبانه درخور اعتنایی در میان افسران و سربازان و درجه داران وجود داشت و شاید حمایت رضاخان از جمهوری به گونه ای چشمگیر او را از پشتیبانی برخی از نزدیکترین فرماندهان سابق قزاق محروم می ساخت. بحث درباره مسئله جمهوری قرار بود در جلسه مورخ ۲۹ اسفند (۲۰ مارس ۱۹۲۴) مجلس آغاز گردد، اما یک هفته پیش از آن تاریخ مخالفت عمومی به رهبری علما بطور برجسته ای ظهور کرد. در ۲۲ اسفند، سر تیپ جان محمد خان دولو فرمانده تیپ اراک در تهران، که خود یک قاجار بود، از دستور رضاخان مبنی بر برگرداندن سه عراده توپ که در اختیار تیپ او بود سرپیچید. وی به رضا خان گفت که این توپها را شاه در اختیار آن تیپ گذارده و هرگاه شاه به تهران برگردد دستور تسلیم کردن آنها را بدهد، او چنین خواهد کرد و نه پیش از آن.<sup>۴۱</sup> سر تیپ دولو آشکارا با ولیعهد در تماس نزدیک بود و با او در شب ۲۳ اسفند مذاکراتی داشت. او و سر تیپ مرتضی خان، یزداننهاد فرمانده کل لشکر مرکز چهار روز بعد با رضاخان دیدار و به او نصیحت کردند که اقداماتش بر ضد سلسله قاجار را متوقف سازد، که با یک تودهنی خشن روبرو شدند.<sup>۴۲</sup> شاهزاده سر تیپ امان الله جهانیانی، فرمانده کل ستاد و یکی از پسر خاله های احمد شاه نیز تصور می شد که از مخالفین جمهوری باشد، هر چند نقش فعالی در نهضت مخالفت با جمهوری نداشت. رضا خان همچنین به ژنرال عبدالله خان طهماسبی فرمانده کل لشکر شمال غرب که در آذربایجان صاحب نفوذ بود، در مورد داشتن احساس وفاداری نسبت به قاجارها مظنون بود.

جنبش سلطنت طلبانه در درون ارتش بوسیله سر تیپ دولو و تیپ اراک از لشکر مرکز رهبری می شد. تیپ اراک متشکل از هنگهای احمدیه و نادری و هنگ اخیر هنگ مخصوص شاه بود. در شب ۲۸ اسفند، درست پیش از آن که مجلس مباحثات را آغاز کند، تیپ اراک دست به تظاهرات زد که در آن افسران، درجه داران و سربازان شرکت داشتند. قطعنامه ای صادر شد مبنی بر این که افراد از جنگیدن به نفع تشکیل یک جمهوری خودداری خواهند کرد.<sup>۴۳</sup> در بحران سیاسی ناشی از آشفتگیهای جمهوری خواهی، سر تیپ دولو و تیپ او موضع عدم همکاری اختیار کردند و در سربازخانه به انتظار سیر جریانات ماندند.

موضوع شرکت سربازان و درجه داران در تظاهرات تیپ اراک، این فرصت را پیش می آورد که نظری اجمالی به نگرشهای این قشر پایین ارتش افکنده شود. بطور کلی، سربازان و درجه داران از نظر سیاسی منفعل و از لحاظ اجتماعی محافظه کار بودند و دیدگاه پایگاه طبقاتی خود یعنی روستاییان و عشایر را منعکس می کردند؛ گرچه تمایلی به سیاست نشان نمی دادند، علاقه زیادی به مسائل مذهبی داشتند و از لحاظ ایدئولوژیک تحت سلطه علما بودند. سربازان و درجه داران بی تردید به شاه وفادار بودند و هنگامی که علما رهبری مخالفت با رضاخان را به



آزادی که اندکی بعد تشکیل آن در اصفهان گزارش شد در ارتباط نزدیک بوده است. کمیته آزادی بعنوان يك کمیته ضد رضاخان توصیف می شد که آشکارا محافل نظامی و غیر نظامی، بویژه افسران ناراضی ژاندارمری سابق و برخی از بختیارها آن را حمایت می کردند.<sup>۴۷</sup> در شهریور توطئه ای در میان افسران پادگان شیراز کشف شد. تعدادی افسر دستگیر شدند که ثابت گردید همگی به شاخه محلی کمیته آزادی تعلق دارند که در میان افراد بر ضد رضاخان فعالیت می کند.<sup>۴۸</sup> در مهر ماه گزارش شد که چهار افسر که در توطئه بر ضد رضاخان مقصر شناخته شده بودند مخفیانه تیرباران گردیده اند.<sup>۴۹</sup> روز بعد از اعدام آنان، به تمام افسران اخطار شد که حق درگیر شدن در هیچ حرکت سیاسی را ندارند. در آذر ماه بار دیگر در تهران شایعاتی درباره توطئه عناصر ناراضی ارتش برای سرنگونی حکومت رضاخان در غیاب او که برای جنگ با شیخ خزئل در خوزستان به سر می برد، بر سر زبانها افتاد. وابسته نظامی انگلیس، کلنل فریزر، درباره این شایعات چنین نظر داده است که گرچه بدون شك عناصری ناراضی در ارتش وجود دارند، اما هیچ مدرکی در دست نیست که رهبرانی با قوه ابتکار کافی یا سازمانی داشته اند که برای کودتایی موفقیت آمیز تلاش کنند.<sup>۵۰</sup>

در واقع، عملیات بر ضد شیخ خزئل در ارتش اقدامی نامطلوب محسوب می شد. در مهر ماه، فریزر گزارش داد افرادی که تهران را به قصد جنوب ترک می کنند، برای این نبرد اشتیاق اندکی نشان می دهند. شنیده می شد که افسران آشکارا می گفتند درگیر کردن کشور در جنگی بر اساس دشمنی شخصی بین دو نفر عملی جنایت آمیز است. از فرماندهی ارتش به فرمانده کل لشکر جنوب امیر لشکر محمودخان آرم هشدار داده شد که بویژه مراقب هنگ نادری باشد.<sup>۵۱</sup> پیش از آن، موردی جدی از ناراضی دیده شده بود؛ بدین ترتیب که در شهریورماه، سرهنگ رضاقلی خان یکی از فرماندهان نیروها در خوزستان که آن هنگام در شوشتر و دزفول به سر می برد، اعلام کرد که از شیخ خزئل حمایت می کند.<sup>۵۲</sup> در اواسط آبان، فریزر از يك جریان دسیسه چینی در تهران در مخالفت با عملیات سرکوبی شیخ خزئل گزارش داد. در تهران شایع بود که شاه، بعنوان فرمانده کل نیروهای مسلح، کاربرد این نیروها بر ضد شیخ را منع کرده است.<sup>۵۳</sup> معلوم بود که مخالفان سیاسی رضاخان در ارتش، برای براندازی وی تلاش می کنند و هدف از پراکندن چنین شایعاتی آشکارا آن بود که از احساسات سلطنت طلبانه درون ارتش به سود شیخ و بر ضد رضاخان استفاده شود.

حاصل جمع نگرشها و شرایطی که مخالفت با رضاخان را در میان بسیاری از افسران ارتش در دوره بلافاصله پس از شکست نهضت جمهوریخواهی پدید آورد، بویژه و بوضوح در وقایع برجسته ای دیده می شود که در خرداد ۱۳۰۳ در لشکر شرق رخ داد. ماجرا مربوط می شد به شاهزاده سرهنگ محمد حسین جهانبانی فرمانده ستاد لشکر و عضو پیشین ژاندارمری، و سرهنگ رضا قلی خان افشار سالار امجد فرمانده تیپ بجنورد، یعنی یکی از معدود افسران نیروهای نظام قدیم که در ارتش نوین به درجه بالایی رسیده بود. هرچند او به گونه ای چشمگیر در سازماندهی ارتش در شرایط دشوار بلوچستان موفقیت کسب کرده بود، اما با توجه به اینکه اخیرا در تهران بازداشت شده بود، در رابطه با وقایع خرداد ۱۳۰۳ مورد سوءظن قرار داشت. او و شاهزاده سرهنگ محمود میرزا، از افسران ژاندارم سابق و افسر عملیات نظامی در لشکر شرق که هوادار صمیمی قاجاریان بود، زمانی که در پایتخت اقامت داشتند آشکارا از وزیر جنگ و تمام فرماندهان لشکرها انتقاد می کردند. آنان می گفتند باید با دوستان سابق و سر باز جنگ و فرماندهانی را که در آن هنگام در تهران برای جلسه ای گرد آمده بودند، دستگیر کرد. این اظهارات بیدرنگ به رضاخان گزارش شد و او دستور دستگیری هر دو افسر را داد.

رضاخان شدند. به هر حال، رگه هایی از بلوف سیاسی در این گزاره گویی فرماندهان ارتش وجود داشت زیرا می دانستند که از حمایت بی چون و چرای افسران یا سر بازان خود برخوردار نیستند. برای نمونه، از تیریز گزارش شد که با وجود تمایل آشکار فرماندهان لشکر شمال غرب به رضاخان، اگر فرمانده کل لشکر می کوشید به پشتیبانی از رضاخان به تهران لشکر بکشد، احتمالا بسیاری از افراد از حرکت خودداری می کردند.<sup>۴۱</sup> بی شك آنچه رضاخان را ناگزیر کرد از جمهوریخواهی دست بردارد، تنها مخالفت شدید غیر نظامیان نبود بلکه وجود ناراضی عمیق در ارتش و بیم او از اینکه اصرار بر این برنامه عملا منجر به بروز شکافی در ارتش شود در این عقب نشینی تاثیر داشت.

شکست رضاخان در جمهوری کردن حکومت ایران موجب کاهش چشمگیری در اعتبار شخصی او و حیثیت بخشی از امرای ارتش شد. این امر به نوبه خود در ارتش بی ثباتی مشخصی پدید آورد و این حقیقت که ناکامی جمهوریخواهان کمک بزرگی به مخالفان سیاسی رضاخان بود، وضع را دشوارتر می کرد. مخالفان در ماههای بعد، از هر فرصتی برای تشویق احساسات سلطنت طلبانه گسترده در ارتش و ناخشنودی شایع میان افسران بویژه افسران پیشین ژاندارمری استفاده می کردند. بی ثباتی ارتش، خود را به صورت ناکامی هائی در میدان جنگ و نیز افزایش توطئه ها در تابستان و پاییز ۱۳۰۳ نشان داد.

در ماههای پس از شکست جنبش جمهوری خواهی، ارتش از دو درگیری نظامی خطرناک، یکی در ماه خرداد با لرها و دیگری در ماه تیر با ترکمنهای خراسان لطمه بسیار خورد. ویژگی هر دو لشکرکشی بی نظمی بیش از حد معمول در میان افسران و سر بازان بود که به صورت ترك خدمت فردی یا جمعی در موارد زیادی ظاهر شد. برای نمونه، هنگامی که در اردیبهشت جنگ در لرستان آغاز گردید و نیروهای کمکی از تهران به جبهه سرازیر شدند، رضاخان مخصوصا از افراد درخواست وفاداری کرد. با این وجود، شماری از سر بازانی که مأمور خدمت به لرستان شده بودند، دست به تحصن در مساجد، به ویژه امامزاده شاه عبدالعظیم زدند و تا ۲۸ اردیبهشت نزدیک به یکصد سر باز تنها در قم پست نشستند.<sup>۴۲</sup> در واقع رضاخان گزارشی از سرهنگ کاظم آقا فرمانده هنگ بهادر مأمور پیشروی در لرستان دریافت کرد مبنی بر اینکه نمی تواند نزدیک قم توقف کند، زیرا سر بازانش همگی در آنجا پست خواهند نشست.<sup>۴۳</sup> به علاوه، بنا به گزارش، در تیر ماه شماری از افسران پیاده نظام که از تهران به لرستان فرستاده شده بودند، در پیوستن به افراد بسیار بی میلی نشان می دادند و خیلی از آنان توانسته بودند به بهانه های مختلف از رفتن به خط مقدم جبهه طفره روند. این مسئله چنان جدی بود که فرمانده کل لشکر غرب، امیر لشکر احمد آقا امیراحمدی، موضوع را رسماً به وزیر جنگ گزارش کرد.<sup>۴۴</sup> وضع مشابهی از لحاظ ترك خدمت، طفره رفتن از خدمت در خط مقدم و سستی در وفاداری نسبت به رضاخان، در جنگ با ترکمنها دیده شد.<sup>۴۵</sup>

در چنین جوی از عدم اطمینان سیاسی و تنزل روحیه نظامی، موارد متعددی از ناراضی جمعی و فردی در میان افسران ظاهر گردید. در اوایل تابستان، نوشته های بدون امضای در مجلس پیدا شد حاکی از این اتهام که رضاخان بیش از يك چهارم بودجه سالانه ارتش را برای استفاده شخصی اختصاص داده است. افسری از بخش مالی ارتش که غالباً او را تا اندازه ای مسئول تهیه این نوشته ها شناختند، کمی بعد از این جریان ناپدید گردید و در نهم تیر ماه معلوم شد که به گونه ای مرموز سر به نیست شده است.<sup>۴۶</sup> در اوایل مرداد يك کمیته مخفی در میان نظامیان مرکب از افسران سابق و سر بازان ژاندارمری در اصفهان تشکیل شد که هدف آن مخالفت با هر نوع تلاش مجدد برای استقرار جمهوری توسط رضاخان بود و تقریباً با اطمینان می توان گفت که این کمیته با کمیته



و سربازان پادگان فریاد زدند که سرهنگ علی شاه خان را به عنوان فرمانده به رسمیت نمی‌شناسند. جهانبانی به علی شاه خان توصیه کرد به مشهد بازگردد. او ابتدا اعتراض کرد ولی سرانجام چون افسران و سربازان مایل به اطاعت از او نبودند موافقت کرد تا رسیدن دستور کتبی از فرماندهی کل، محل را ترک کند.<sup>۶۰</sup>

به هرحال، شورش بسیار بد تدارک دیده شده بود و آشکارا دربارهٔ عملیات مشخصی که پس از اقدام اولیه می‌بایست صورت گیرد چندان فکر نشده بود. در پی عزیمت علی شاه خان، سالار و جهانبانی به مجادله پرداختند و نهضت از هم پاشید. جهانبانی بیرجند را به قصد دزد آب ترک گفت. با این قصد که کنترل ناحیه جنوب را به دست گیرد و با استفاده از درآمدهای مالیاتی دزد آب، قیام را به انجام رساند یا در صورت شکست، از کشور بگریزد. در همین هنگام سالار دستگیر و به مشهد فرستاده شد.<sup>۶۱</sup> در دزدآب، جهانبانی نیز دستگیر شد اما ترجیح داد خودکشی کند. مرگ او در مشهد، که در آنجا از محبوبیت بسیار برخوردار بود، موجب تأثر بسیار گردید و تشییع جنازه‌ای با تشریفات کامل نظامی برای او ترتیب یافت.<sup>۶۲</sup> از طرف دیگر، سالار به آسانی سر به سلامت برد و پس از حضور در برابر یک دادگاه نظامی در تهران، به خاطر اعمال نفوذ خویشاوند متنفذش فقط از ارتش برکنار گردید.

هر چند رضا خان ناگزیر از موضع جمهوریخواهی عقب نشست، از حملات خود بر ضد قاجارها دست نکشید و تا پایان سال ۱۳۰۴ موفق شد احمد شاه را برکنار کند و سلسله پهلوی را بنیان گذارد. جلوس رضاخان بر تخت با مخالفت عمومی کمتری نسبت به جمهوری روبرو شد و شکاف درون ارتش نیز به همین ترتیب فرو نشست، هرچند بی‌تردید از میان نرفت.<sup>۶۳</sup> مبارزه بین وزیر جنگ و احمد شاه و همچنین مشکل انتخاب میان یکی از دو شق دشوار برای برخی افراد ارتش تا آنجا که به وفاداریشان به یکی از این دو نفر مربوط می‌شد، برطرف گردید و از اینرو تا حدی تنشهای داخلی ویژه دوره پیشین برطرف شد. با این وجود، سال ۱۳۰۵ سال تجدید حیات ناراضی‌ها بود. این ناراضی‌ها تا اندازه زیادی به شرایط نامساعد مادی در ارتش، بویژه تا آنجا که به افسران جزء و سربازان و درجه‌داران مربوط می‌شد، برمی‌گشت.

پرداخت حقوق در ارتش ایران همیشه نامنظم بود و برداشتن سهمی از حقوق زبردستان، برای افسران امری عادی و سنتی محسوب می‌شد. بنابراین، سربازان و افسران جزء در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ تأخیر در پرداخت حقوق و شرایط فقیرانه خدمت را پذیرفته بودند. تنها وقتی مشکلات جدی پدید می‌آمد، که تأخیرها از حد معمول فراتر می‌رفت. در آن صورت، همچون گذشته، افراد نشان دادن واکنشهای شدید را عملی مشروع به شمار می‌آوردند تا وضعیتشان مورد توجه رهبران ارتش قرار گیرد. از این جنبه، ارتش نوین درست شبیه نیروهای نظام قدیم در قرن گذشته بود.<sup>۶۴</sup> اما انتظارات رژیم از نیروهای مسلح و برخوردش با عکس‌العملهای آنها در زمینه ابراز ناراضی، دستخوش تغییر شده بود. رضاخان از نیروهایش توقع کناره‌گیری منفعلانه چون سربازان قرن نوزدهم را نداشت، بلکه خواهان وفاداری فعال آنان برای شرکت در لشکرکشیهای مداوم بر ضد دشمنان عشیره‌ای سرسخت بود. بعلاوه نمی‌توانست ابراز انواع اعتراضهای سنتی از سوی سربازان ناراضی را تحمل کند و حاضر به برخورد توأم با مذاکره و مصالحه نبود، بلکه واکنش خشن نشان می‌داد. رضاخان کاملاً آگاه بود که اگر سربازان بپذیرند که انتظارات تازه‌ا او را برآورده کنند، باید با آنان رفتار بهتری نسبت به گذشته داشته باشد. با وجود این که عملیات نظامی بیشترین سهم بودجه ملی را به خود اختصاص می‌داد، از همان ابتدای ایجاد ارتش نوین افراد همواره دچار پس‌افت حقوق بودند و امور مالی ارتش همچنان در راستای خطوط سنتی اداره می‌شد و هیچ اقدامی برای اصلاح وضع و



● تیمسار امان‌الله جهانبانی



● تیمسار یزدان‌پناه

آنان در برابر دادگاه تبرئه و چندی بعد آزاد شدند اما سالار امجد از فرماندهی تیپ بیرجند برکنار گردید.<sup>۵۲</sup>

سالار امجد به مشهد بازگشت درحالی که به او تکلیف شده بود تیپ را به سرهنگ علی شاه خان افسر سواره نظام لشکر مرکز، قزاق پیشین و یکی از افراد وزیر جنگ، تحویل دهد.<sup>۵۵</sup> از آنجا که سالار ظاهراً از حمایت خوبی در داخل لشکر شرق برخوردار بود، بسیاری از افسران محلی، علی شاه را پذیرا نشدند؛ آنان برای تحصیلات و توانایی نظامی او اعتبار زیادی قائل نبودند. سرهنگ جهانبانی، فرمانده ستاد، دستور داشت سالار و علی شاه خان را تا بیرجند همراهی کند و بر جریان تحویل تیپ بیرجند نظارت داشته باشد. در دوم تیرماه، آنان با ۱۸ افسر جزء وارد بیرجند شدند و در نخستین ساعات پنجم تیرماه قیام گسترش یافت. این قیام را آشکارا سالار و جهانبانی در سفر از مشهد به بیرجند براساس این باور که وزیر جنگ به زودی سقوط خواهد کرد و بدست گرفتن کنترل جنوب توسط آنان بسیار ساده خواهد بود، طراحی کردند.<sup>۵۶</sup> شواهد قابل ملاحظه‌ای این باور را تأیید می‌کرد. مطمئناً در این روزها محبوبیت و اعتبار وزیر جنگ در لشکر شرق سیر نزولی داشت و ناراضی‌های همگانی اعضای پیشین زاندارمری کاملاً مشهود بود. سرکنسول بریتانیا در مشهد، هورت (Haworth) در گزارش ۱۱ تیر خود متذکر شد که رضاخان نمی‌تواند بر افسران زاندارمری سابق تکیه کند، زیرا آنان همگی کاملاً از اوضاع موجود ناراضی اند و رئیس امنیت آشکارا از بیسوادی افسران سابق قزاق و رفتارشان با زبردستان نزد او درد دل کرده است.<sup>۵۷</sup> تنها دو روز پیش از اوج گرفتن شورش، وابسته نظامی بریتانیا در مشهد، سرگرد تامپسون (Thompson)، گفته بود که اکنون اغتشاش و مخالفت بیشتری در لشکر نسبت به رضاخان و شاه وجود دارد و باید به شاه یادآور شد که اگر رضاخان دوباره کنار برود، جای شک است که لشکر شرق کاملاً همان موضع قبلی را دربارهٔ بازگشت او به مقامش اتخاذ کند.<sup>۵۸</sup>

چنین به نظر می‌رسد که سالار امجد طراح اصلی توطئه بوده و جهانبانی را به سبب وفاداری عمیقش به احمد شاه با خود همراه کرده بوده است.<sup>۵۹</sup> به هرحال، نقشه‌های آنان ناپهنگام به شکست انجامید. در شب سوم مرداد افسران با شوکت‌الملک علم حاکم بیرجند شام خوردند و همان شب روابط جهانبانی و علی شاه خان که پیشتر نیز چندان صمیمانه نبود، تیره تر شد و آنان سخنان توهین آمیزی رد و بدل کردند و تا آنجا که به جهانبانی مربوط می‌شد، عقده‌های قدیمی با اهانت قزاق سابق سر باز کرد.

در ساعات اولیه صبح روز بعد، تمام افسران به سربازخانه‌ها رفتند و افراد برای اجرای مراسم صبحگاهی حاضر شدند. در آن هنگام افسران



بود، خون‌سردی خود را از دست داد و در نتیجه سربازان به او تیراندازی کردند. آنگاه تمام نفرات پادگان سلماس، یعنی ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر به رهبری یک ستوان دست به شورش زدند.

شورشیان ابتدا کوشیدند حاکم طرفدار فرمانده را نیز بکشند. بسیاری از دیگر افسران کوشیدند خود را مخفی کنند یا از شهر بگریزند. سپس سربازان مبادرت به «مصادره و نه غارت»<sup>۶۷</sup> حدود ۵ هزار تومان از بازار کردند که بخش اعظم آن متعلق به دو شرکت تجاری روسی بود؛ اما دست به چپاول یا تیراندازی به سوی غیر نظامیان نزدند. سربازان سپس سلماس را تخلیه کردند و با انضباطی نسبی به سوی خوی روانه شدند که در آنجا پادگان کوچک محلی مرکب از ۴۰ تن به آنان پیوست. درخوی آنان فرمانده و همه مقامات محلی را دستگیر کردند و تمام موجودی نقدی در دفاتر دولتی، گمرک، تلگرافخانه و پست را برداشتند و غنایم را بین خود تقسیم کردند و آنگاه اکثر افراد خوی را ترک گفتند. برخی متفرق شدند، اما حدود ۲۵۰ نفر در حومه شهر باقی ماندند. در آن هنگام نیروهای تیریز حمله آوردند و با رسیدن آنها در حدود یکصد تن از شورشیان به محاصره درآمدند و بقیه گریختند تا مخفی شوند. از صد نفری که محاصره شده بودند بیش از ۵۰ تن ظرف چند روز اعدام شدند. خشونت این اعدامها انقلابی در سراسر استان پدید آورد.<sup>۶۸</sup> شورش بدون هیچ مقاومتی در هم شکسته شد، زیرا رهبرانی واقعی در کار نبودند و هیچ نشانی از یک انگیزه پیچیده تر، با وجود تلاش سرمداران نظامی محلی برای انتصاب این حرکت به روسها، جز خشمی خودجوش و بدون حمایت وجود نداشت.<sup>۶۹</sup> چالب توجه است که افراد اعزامی از تیریز برای فرونشاندن شورش، قبلا جداگانه حقوقشان را دریافت کرده بودند، درحالی که بقیه افراد لشکر شمال غرب بدون حقوق بودند.

چند روز پس از شورش سلماس، قیامی بسیار جدی تر صورت گرفت؛ این بار نیز به رهبری یک ستوان در لشکر شرق در حوالی پست مرزی مراوه تپه. لشکر شرق بویژه سابقه‌ای طوفانی داشت و در سالهای ۱۲۹۹، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴ و شاهد شورشهای چندی بود. این لشکر مسئول محدوده جغرافیایی بزرگی با جمعیت‌های عشایری سرکش از جمله ترکمنها و کردها در شمال و بلوچها در جنوب بود. رهبران نظامی در مشهد با مشکلات گسترده ارتباطی و تجهیزاتی، همواره خود را در وضعی بحرانی می‌یافتند. آنان که از فقدان کنترل مؤثر خود بر اوضاع آگاه و سردرگم بودند حتی قدرت حفظ نظم در میان افراد خود را نیز نداشتند. گوشه‌ای از شرایط حاکم بر روابط افسران ارشد و زیردستان آنان، هم افسران جزء و هم سربازان، را در لشکر شرق می‌توان در حادثه زیر دید. در زمستان ۱۳۰۲ اعتراضاتی جدی از سوی واحدهای مستقر در بجنورد نسبت به عدم پرداخت حقوق، صورت گرفت. در دیماه ۱۳۰۳ اعتراضی گروهی از سوی حدود ۲۰۰ افسر و سرباز پادگان در غیبت افسر فرمانده، سرهنگ حاج باقرخان رخ داد. افسران و سربازان در دفتر تلگرافخانه جمع شدند و از ترک آنجا خودداری کردند و تلگرامی مبنی بر درخواست حقوق به تهران فرستادند. وضع تا بازگشت سرهنگ حاج باقرخان آرام باقی ماند. او از نیروها برای اینکه امتحانی کرده باشد سان دید و طبق گزارش خودش، با خودداری آنان از خدمت مواجه شد.<sup>۷۰</sup> او تصمیم گرفت با مجازات رهبران اصلی ماجرا کار را فیصله دهد اما رفتار افراد چنان زشت بود که ناگزیر اقدامات خشن تری را لازم دید. به محض آنکه آنان از زمین گذاشتن سلاحهایشان سر باز زدند، سرهنگ حاج باقر با مسلسلی که برای احتیاط در اختیار داشت، به رویشان آتش گشود و ۲۴ تن از ایشان را کشت. به این ترتیب بقیه افراد پادگان بلافاصله تسلیم شدند و شورش فرو نشست.

این ماجرا بی‌درنگ از سوی یک محکمه تحقیق مورد بررسی قرار گرفت و سرهنگ حاج باقرخان و امیر لشکر حسین آقا خزاعی فرمانده

از میان بردن سوء استفاده، فساد، اختلاس و ارتشاء از هر نوع انجام نمی‌گرفت. این مشکلات با جلوس رضا شاه بر تخت تشدید شد. ماههای آخر سال ۱۳۰۵ شاهد نزول سریع قدرت مرکزی در زمینه کنترل ارتش بود. دست کشیدن شاه جدید از اداره مستقیم ارتش، به کاهش شدید انضباط و روحیه منجر شد. فرماندهان لشگرها در استانها که کم و بیش به خود واگذاشته شده بودند، با استفاده از آزادی جدید، هرچه بیشتر و سریعتر به گردآوری ثروت پرداختند و با استفاده از امکانات خود برای ارضای خواستههای مالی رضاشاه، موقع و مقامشان را حفظ می‌کردند. دکتر میلسبو و هیئت مالی آمریکایی هیچ‌گاه در زمینه کنترل یا اعمال نظارت بر محاسبات نظامی توفیق نیافتند. هر چند میلسبو بطور مرتب صورت‌حساب‌های ماهانه را به وزیر جنگ تسلیم می‌کرد، مبالغ تصویب شده در بودجه کمتر به دست افراد می‌رسید. با گذشت ماهها، سربازان بیشتر و بیشتر دچار عقب افتادگی حقوق می‌شدند و حتی جیره روزانه‌شان تقلیل می‌یافت. مبالغ گزافی به سادگی ناپدید می‌شد و در خزانه ارتش برای مایحتاج واقعی روزمره چیزی باقی نمی‌ماند.

در نیمه اول ۱۳۰۵ اظهارهای زیادی درباره وضع خطرناک ارتش داده شد. برای نمونه، در خرداد ماه، سردار مدحت نایب رئیس شورای عالی نظامی، یعنی هیئتی که برای دادن آراء مشورتی به فرمانده کل درباره خط‌مشی نظامی تشکیل شده بود، تصویر زنده‌ای از شرایط بیم‌آور افسران و سربازان ترسیم کرد.<sup>۶۵</sup> بنا به گفته سردار مدحت، ارتش در وضع بسیار نامساعدی بود. سربازان و درجه‌داران به علت عدم دریافت حقوق که در بهترین شرایط چهار ماه و در بدترین وضع پانزده ماه به تأخیر افتاده بود و نیز بخاطر کاهش واقعی میزان جیره روزانه ناشی بودند. در آن هنگام بیش از ۲۰۰ نفر سرباز در اعتراض به بی‌عدالتی و ظلم افسران در مساجد اطراف تهران متحصن بودند. حتی برخی افسران نیز برای رهایی از فشار بالادستی‌ها برای گرفتن اخذ پول بیشتر، به مساجد پناه برده بودند. افسر فرمانده امنیه جنوب یکی از آنان بود. به او گفته شده بود که دو هزار تومان به افسر مافوقش بعنوان سهمی از منافع گرد آمده در زمان آخرین مأموریتش بپردازد. سردار مدحت خاطر نشان ساخت که هیچ افسری احساس امنیت نمی‌کند مگر این که خوشایند یا مورد علاقه یکی از افسران سرفرماندهی باشد. او بویژه معتقد بود که دستگیری اخیر امیر لشکر عبدالله خان تهماسبی وزیر جنگ بر اساس اتهامی آشکارا بی‌اساس، بیش از پیش وضع را متزلزل کرده، حیثیت تهماسبی را کاملا از میان برده و موجب گردیده که ارتش هیچ قدرت کنترل‌کننده‌ای نداشته باشد. هر فرمانده لشگری برای خود قانونی داشت و مراتب بالای ارتش با حسادت‌هایی که در فقدان نظم و انضباط سراسری منعکس بود، دچار تفرقه شده بود. سردار مدحت نتیجه گرفت که خطر ناشی از ناراضی‌ترین روزافزون غیر نظامیان از تسلط ارتش، با توجه به تفرقه موجود در صفوف نظامیان و ناخشنودی سربازان و درجه‌داران و افسرانی که در عواید رهبران خود شریک نبودند، تشدید می‌شود.

در اواسط تابستان ۱۳۰۵ شرایط برای رده‌های پایین ارتش تحمل‌ناپذیر می‌شد و خشم و هیجان عمومی در میان افراد، ناگزیر به شورشهایی منجر گردید. نخستین شورش در پادگان سلماس آذربایجان رخ داد که آشکارا حادثه‌ای خودجوش و ناشی از نفرت از افسر فرمانده و عدم دریافت مواجب بود. ظاهرا سرهنگ یوسف خان فرمانده پادگان فروش نسبی اجناس از سوی بازرگانان به سربازان را ممنوع کرده بود. خودداری از دادن نیم کیلو شکر به یک سرباز موجب غوغا شد و سرباز فروشنده را کشت. فرمانده به سربازان دستور داد آن سرباز را دستگیر کنند. اما آنان استنکاف ورزیدند و گفتند در چنین شرایطی حق با سرباز بوده است.<sup>۶۶</sup> فرمانده که قبلا به دلیل سختگیری و خشک مغزی منفور



آنان افسران و تعدادی از درجه‌داران پادگان را زندانی کردند و به سوی اینچه، پست اصلی در مرز روی آوردند. پادگان اینچه از بین رفت و برخی از افراد آن به قیام کنندگان که عازم بجنورد بودند پیوستند. به محض رسیدن گزارش وضع، افسر فرمانده در بجنورد و دیگر افسران ارشد فرار کردند و هنگامی که سالار جنگ و نیروهایش به شهر رسیدند، افراد پادگان محلی نیز که به همان اندازه ناراضی بودند به او ملحق شدند. آنان بجنورد را اشغال و پنج افسر جزء را که در پستهای خود مانده بودند، اعدام کردند. سپس سالار جنگ اعلام نمود که رهسپار مشهد خواهد شد و با نیروهایش تا قوچان پیشروی کرد.<sup>۷۸</sup>

در آن زمان مشهد حالتی آشفته داشت و همه مطمئن بودند که افراد پادگان به محض ورود شورشیان، به آنان خواهند پیوست. سرتیپ دولو، فهمید که نیروهای مشهد همانقدر ناراضی هستند که دیگران و این که خود او فوق العاده نزد افراد منفور است، لذا از تهران تقاضای نیروی کمکی کرد و داستانهایی از درگیری ترکمنها و شوروی در این قیام ساخت تا خود را موجه جلوه دهد.<sup>۷۹</sup> بیدرنگ از لشکر مرکز نیرو فرستاده شد و مشهد با ورود نخستین واحدهای اعزامی از تهران که حقوقشان منظم تر و لباس و غذایشان از نیروهای استان بهتر بود، آرام شد. آنان بی شک بیشتر قابل اعتماد بودند. سالار جنگ خیلی زود پذیرفت که وضعی نومیدکننده دارد و پس از کوششی برای مذاکره، با نیروهایش دست به عقب‌نشینی زد و سرانجام از طریق مرز شوروی فرار کرد.<sup>۸۰</sup> هرچند، تا آنجا که به اکثریت همراهان او مربوط می‌شد، این قیام کمی بیش از اعتراض نیروها نسبت به عدم پرداخت حقوق بود، اما سالار جنگ تلاش کرده بود دید خود را گسترش دهد و قیامی بر ضد رضا شاه راه اندازد. او کوشید هوادارانش را به سوی شورشی سازمان یافته رهبری کند سالار جنگ اعلام می‌کرد کمونیست است و نیروهایش دستمال قرمزی روی بازو و کلاه خود می‌بستند، یکدیگر را رفیق خطاب می‌کردند و خود را ارتش سرخ می‌نامیدند.<sup>۸۱</sup> او همچنین تقسیم اراضی میان دهقانان را وعده می‌داد.<sup>۸۲</sup> سالار جنگ پس از فرار سالها در اتحاد شوروی به سر می‌برد و حقوق بازنشستگی اندکی از دولت شوروی دریافت می‌کرد.

پس از سرنگونی قیام سالار جنگ، رضاشاه تصمیم گرفت از خراسان دیدن کند و خود شخصاً درباره وضع آنجا تحقیق کند. او به محض ورود دستور داد سرتیپ دولو دستگیر شود و ضمن سخنرانی کوتاه اما مهمی در حضور یکصد افسر در مشهد، به سختی از رهبری ارتش در خراسان انتقاد کرد و یکی از اتهامات را چنین عنوان کرد که آنان به خارجیان ثابت می‌کنند ایرانیان نمی‌توانند ارتش را خود سازمان بدهند.<sup>۸۳</sup> او به این نتیجه رسید که سرتیپ دولو در مورد از هم پاشیدگی لشکر شرق مقصر است. دولو در حضور عموم خلع درجه و برای محاکمه به تهران فرستاده شد.<sup>۸۴</sup> سایر نظامیان بلندپایه در مشهد و شمار بسیاری از افسران و سربازان در بجنورد دستگیر شدند تا در دادگاه نظامی محاکمه شوند. رضاشاه سرتیپ شاهزاده امان‌الله جهانبانی را به عنوان فرمانده کل لشکر در مشهد معرفی کرد و به تهران بازگشت و او را با کلاف در هم پیچیده مشکلات در سازمان لشکر شرق تنها گذاشت.

شورش و هرج و مرج در ارتش طی سال ۱۳۰۵ شکفتی و نومیدی ناظران داخلی و خارجی را برانگیخت. رضا شاه خود پذیرفت که وقوع آشفتگیهای همزمان در قسمتهای مختلف کشور اعتماد او را متزلزل کرده<sup>۸۶</sup> و در واقع موجب هراس بسیاری در تهران شده بود؛ هراس از این که شورشیهای پراکنده‌ای که ارتش به آن دچار می‌شود، ممکن است به هم بپیوندند. در اواخر سال، شاه گامهایی در جهت اصلاح اوضاع و جلوگیری از سوء استفاده‌های کلان برداشت. یک مقام رسمی از وزارت مالیه اجازه یافت به وزارت جنگ برود و بر کار حسابداری نظامی نظارت

کل لشکر شرق هر دو از سمت خود برکنار شدند. خزاعی جای خود را در مشهد به سرتیپ نجف محمدخان دولو داد. انتصاب دولو ابتدا امیدهای بسیاری در لشکر شرق برانگیخت زیرا از لحاظ کفایت اداری و نظامی شهرت داشت.<sup>۷۱</sup> اما او به محض ورود به مشهد یک جریان دیدنی از اخاذی و فساد مالی در ارتباط با غیر نظامیان و افسران و سربازان لشکر خود به راه انداخت و چنین فرصت‌هایی برای او پس از جلوس رضاخان بر تخت، به سبب کاهش کنترل مرکزی و بی اعتبار شدن وزیر جنگ، امیرلشکر تهماسبی، بیشتر شد.

تحت فرماندهی سرتیپ دولو که او را مردی با شخصیت نیرومند «اما اشتیهای بی پایان برای پول»<sup>۷۲</sup> توصیف کرده‌اند، شرایط لشکر شرق از بد بدتر شد. هرچند در ابتدا او اخاذی را به غیر نظامیان محدود کرده بود، به زودی توقیف حقوق افراد را نیز آغاز کرد، با این بهانه که از تهران مبلغ سهمیه‌اش را دریافت نکرده است. غیر از شکایتی که سربازان در مورد عدم دریافت حقوق و سوء استفاده از جیره روزانه‌شان داشتند، بسیاری از آنان که اهل نقاط دورافتاده بودند سالها از خانه و کاشانه جدا افتاده بودند و کیفیت اخلاق و تربیتشان بسیار بد بود. در اواخر سال ۱۳۰۴، با سخت تر شدن شرایط موارد سرپیچی افراد افزایش یافت. در بهار سال ۱۳۰۵، شش ماه بود که سربازان حقوق و جیره خود را بطور مرتب دریافت نکرده بودند. چهل سرباز در حرم حضرت رضا بعنوان اعتراض بست نشسته بودند و افسران جزء، که جیره روزانه دریافت نمی‌کردند، حتی از سربازان و درجه‌داران بدتر بود. افسری به نام سروان حسن خان که از یک مهندس مخابرات روسی پول دزدیده بود، در دفاع از خود گفت که او و همسرش گرسنه بوده‌اند زیرا در مدت شش ماه حقوقی نداشته‌اند.<sup>۷۳</sup> افسران و سربازان پادگان مشهد آشکارا سرتیپ دولو را به سوء استفاده متهم می‌کردند و او را مسئول این مشکلات می‌دانستند و باور عمومی بر این بود که سرتیپ دولو پول‌های دریافتی از تهران را برای استفاده شخصی برمی‌دارد.<sup>۷۴</sup>

وضع در پادگانهای دورافتاده بهتر نبود. در جنوب این ناحیه و در سیستان، خاش و دزداب، زیاد دیده می‌شد که افراد از شرکت در رژه خودداری می‌کردند، یا با افسران بد رفتاری و تهدید به ترک خدمت می‌نمودند. در شمال، بسیاری از سربازان ترک خدمت و به شوروی فرار می‌کردند. در همان حال، در بهار از جبهه ترکمن گزارش شد واحدهایی که حقوق نگرفته‌اند یکسره ناراضی هستند و نه تنها به اهالی فشار می‌آورند، بلکه برای محدود ساختن تاخت و تاز ترکمنها هیچ تلاشی نمی‌کنند.<sup>۷۵</sup>

هرچند افسران عالی رتبه لشکر از وضع خطرناک نیروها آگاه بودند، در برابر اعمال خلاف دولو و سهل‌انگاری تهران کاری از دستشان برنمی‌آمد. در واقع بالادستی‌های دولو در تهران، از جمله خود شاه، ظاهراً به گزارشهای واقعی درباره شرایط لشکرهای محلی توجهی نمی‌کردند. برطبق گزارش فرمانده امنیه در شرق ایران، چنین گزارشهایی در تهران موجب ناخشنودی و حتی منجر به برکناری گزارش دهنده می‌شد.<sup>۷۶</sup>

در اواسط تابستان، لشکر شرق آشکارا به نقطه بحرانی نزدیک می‌شد. سرانجام در یک پاسگاه مرزی دورافتاده در شمال خراسان، یکی از این اعتراضات خودبخودی به قیامی تمام عیار تبدیل شد، احتمالاً به علت حضور افسری که حاضر بود رهبری را به عهده بگیرد. ستوان سالار جنگ، که به نام لهاک خان باوند نیز شناخته می‌شد، ناراضی ایدئولوژیک و طرفداری خود از بلشویسم را با کینه شخصی از رضاشاه که دو تن از خویشاوندان او را اعدام کرده بود، درآمیخت.<sup>۷۷</sup> در تیرماه سیصد تن از افراد پادگان مراوه تپه، به سبب عقب افتادن حقوق، بی‌نظمی در دادن مرخصی و رو به پایان بودن جیره روزانه کنترل خود را از دست دادند و تحت فرمان سالار جنگ سر به شورش برداشتند.



58. Meshed Intelligence Summary no. 25, 24 June 1924, FO 371/10130/E 7166/117/34.

59. Meshed Intelligence Summary no 26, 1 July 1924, FO 371/10130/E7166/117/34.

۶۰. همان.

۶۱. همان.

62. Meshed intelligence Summary no. 27, 8 July 1924, FO371/10130/E7610/117/34

۶۳. برای مثال، نگاه کنید به گزارشهای مربوط به نگرشهای افسران پادگان شیراز و اعضای پیشین ژاندارمری در تبریز

Consul Chick, Shiraz, to Loraine, 3 Nov. 1925, FO 371/10840/E7940/18/34; Consul Gilliat - Smith, Tabriz, to Loraine, 9 Nov. 1925, FO 371/10840/E7940/18/34.

۶۴. برای بحثی درباره نیروهای نظامی سنتی و نیمه مدرن در حکومت شاهان قاجار در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نگاه کنید به:

Reza Ra'iss Tousi, *The Persian Army, 1880- 1907*, Middle Eastern Studies, Vol. 24, No. 2 (1988), pp.206- 29; R.M. Burrell, *Aspects of the Reign of Muzaffar al - Din, Shah of Persia 1896-1907* (unpublished Ph. D thesis, University of London, 1979), pp. 52-95.

65. Minute by Military Attaché, Loraine to Chamberlain, 15 June 1926, FO 371/11491/E4063/326/34.

66. Consul Gilliat - Smith, Tabriz, to Loraine, 27 June 1926, FO 371/11488/E4325/195/34.

67. Fraser to Nicolson, 15 July 1926, FO 371/11488/E 4553/195/34.

68. Annual Report, 1926, Clive to Chamberlain, 26 Jan. 1927, FO 371/12296/E870/870/34.

69. Fraser to Nicolson, 15 July 1926, FO 371/11488/E4553/195/34.

70. Intelligence Summary no. 6, 6 Feb. 1925, FO 371/10841/E1596/82/34.

71. Loraine to Chamberlain, 15 June 1926, FO 371/11491/E 4063/326/34.

72. Consul - General Biscoe to parr, 26 May 1928, FO 371/13064/E 3328/1209/34.

73. Meshed Intelligence Summary no. 10, 7-30 April 1926, FO 371/11488/E 4652/194/34.

74. Meshed Intelligence Summary no. 9, 7 April 1926, FO 371/11488/E 4141/194/34.

۷۵. همان

76. Fisher, Birjand, to Tehran, 4 July 1926, FO 371/11502/E 4996/4521/34.

77. Hassan Arfa, op. cit., p. 189.

78. Meshed Diary no. 7, July 1926, FO 371/11499/E663/2142/34.

79. Fraser to Nicolson, 15 July 1926, FO 371/11488/E 4553/195/34; see also the opinion of Vusuq al - Dawlah, then Minister of Finance, reported in Nicolson to FO, 7 July 1926, FO 371/11488/4122/195/34.

80. Meshed Diary no. 7, July 1926, FO 371/11499/E 6631/2142/34.

81. Ibid. See also Georges Agabekov, O. G. P. U., *The Russian Secret Terror* (Now York, 1931), p. 73; Miron Rezun, *The Soviet Union and Iran: Soviet Policy in Iran from the Beginning of the Pahlevi dynasty until the Soviet Invasion of 1941* (Geneva, 1981), pp. 79-80.

۸۲. حسین مکی، همان منبع، ج. ۴، ص ۱۲۱.

83. Meshed Intelligence Summary no. 20, 9 Aug. 1926, FO 371/11488/E5804/194/34.

۸۴. در واقع دولو با رشوه‌ای کلان برائت خود را خرید و ظرف چند هفته آزاد شد. او بعدها شغل و مقام نظامی خود را دوباره بدست آورد، همچنان پستهای بالایی داشت و با درجه سرلشگری بازنشسته شد.

85. Meshed Intelligence Summary no. 21, 16 Aug. 1926, FO 371/11488/E5804/194/34.

86. Cliveto Chamberlain, 17 Nov. 1926, FO371/11484/E6825/92/34.

کند و در پی فشار دکتر میلسهو اداره مالی ارتش تا حدی منظم شد. در ۱۳۰۶ جیره و مواجب سربازان و درجه‌داران به صورت منظم‌تری پرداخت شد و در نتیجه نارضایتی کمتر گردید و برخی از بدترین اشکال فساد به سطح قابل تحمل‌تری تقلیل یافت. اما در آن زمان ارتش به مرز تغییرات اساسی رسیده بود. لایحه تهیه شده در مورد خدمت نظام اجباری در ۱۳۰۴ از تصویب مجلس گذشته و تا اواخر ۱۳۰۵ نخستین اقدامات اجرایی مربوط به آن انجام شده بود. با اجرای این قانون، شرایط عینی و پیکربندی ایدئولوژیک در داخل ارتش ایران دگرگون می‌شد.

## □□ یادداشت‌ها

33. Meshed Intelligence Summary no. 14, 8 April 1924, FO 371/10130/E 5136/117/34.

34. Intelligence Summary no. 11, 15 March 1924, FO 371/10132/E 3945/255/34.

35. Intelligence Summary no. 12, 22 March 1924, FO 371/10132/E 4131/255/34.

۳۶. همان.

۳۷. همان.

38. Intelligence Summary no. 11, 15 March 1924, FO 371/10132/E 3954/255/34.

39. Intelligence Summary no. 12, 22 March 1924, FO 371/10132/E 4131/E 4131/255/34.

40. Intelligence Summary no. 48, 29 Nov. 1924, FO 371/10841/E 82/82/34.

41. Intelligence Summary no. 17, 26 April 1924, FO 371/10132/E 5709/255/34.

42. Intelligence Summary no. 20, 17 May 1924, FO 371/10132/E 5498/255/34.

43. Intelligence Summary no. 21, 24 May 1924, FO 371/10132/E 5856/255/34.

44. Intelligence Summary no. 26, 28 June 1924, FO 371/10132/E 6697/255/34.

۴۵. برای مثال، نگاه کنید به:

Meshed Intelligence Summary no. 29, 22 July 1924, FO 371/10130/ E 8061/117/34; Meshed Intelligence Summary no.

31, 11 Aug. 1924, FO 371/10130/ E 9012/117/34; Meshed Intelligence Summary no. 34, 2 Sept. 1924, FO 371/10130/ E 9637/117/34.

46. Intelligence Summary no. 26, 28 June 1924, FO 371/10132/E6697/255/34.

47. Intelligence Summary No. 36, 6 Sept. 1924, FO 371/10132/E 8409/255/34.

48. Intelligence Summary no. 39, 27 Sept. 1924, FO 371/10132/E 9350/255/34.

49. Intelligence Summary no. 44, 1 Nov. 1924, FO 371/10132/E 10405/255/34.

50. Intelligence Summary no. 47, 22 Nov. 1924, FO 371/10132/E 11557/255/34.

51. Intelligence Summary no. 42, 18 Oct. 1924, FO 371/10132/E 10388/255/34.

52. Intelligence Summary no. 38, 20 Sept. 1924, FO 371/10132/E 9349/255/34.

53. Intelligence Summary no. 44, 1 Nov. 1924, FO 371/10132/E 10405/255/34.

54. Meshed Intelligence Summary no. 19, 13 May 1924, FO 371/10130/E 5915/117/34.

55. Meshed Diary no. 11, 15 June 1924, FO 371/10140/E 6785/306/34.

56. Meshed Intelligence Summary no. 26, 1 July 1924, FO 371/10130/E 7166/11/34.

57. Consul - General, Meshed, to Tehran, 2 July 1924, FO 371/10129/E 7758/115/34.